

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من میباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن میباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین - ۰۴ مارچ ۲۰۱۷

## "بُنیاد"، مردی به استواری "کوهِ بابا"



اگرچه در نظر داشتم این یادآوری را به تقریب سالروز درگذشت استاد "بُنیاد" تقدیم بکنم، مگر مقالات اخیر در پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" مبنی بر نفی بحق "کمونسٹ بودن" پرچمیها و خلقیها، بر آنم داشت، تا موضوع را همین حالا پیش بکشم.

۲۴ اپریل ۱۹۹۴ روزی است، که هرگز و هیچ گاه از خاطر من نخواهد رفت. همدین روز نحس بود، که استاد داکتر "عین علی بنیاد" از زندگی گسست و به جرگه اسیران خاک پیوست.

سال ۱۹۷۴ بود، که با استاد "بنیاد" آشنائی دست داد. تازه شامل پوهنتون تخنیک برلین TU-Berlin شده و در لیلیه ای نوآباد در نزدیکیهای پوهنتون، سکونت گزیده بودیم. موسم تابستان بود و کودکستان فرزند اولم، جشن داشت. در صحن حویلی آن، محفلی برپا گشته بود، که کودکان با مادران و پدران خود در آن حصه گرفته بودند. روی صحن ریگی کودکستان چوکیها و میزهای رنگه را نهاده بودند و مادران و پدران اطفال همه گرد هم جمع گشته؛ در حالی، که در دور و نواح اطفال بازیکنان مشغول خیز و جست و حرکات آزاد خود بودند. دیدیم، که از چند میز دورتر، مردی میانه قد تبسم کنان به طرف ما می آید. آمد و با خنده ای بس ملیح پرسید:

### مثلی که شما اوغان استین؟

"بلی" گفتیم و بعد خود را "عینعلی بنیاد" معرفی کرد و دعوت کرد، که دور یک میز بنشینیم؛ یکجای با خانم و درخترکش "اورجهان"<sup>۱</sup>. تا آن وقت نام ایشان به گوش ما نرسیده بود، چون زمینه ای هم میسر نگشته بود، تا با جریانات سیاسی وطن و برانندگان آن زمان معرفتی دست بدهد. آشنائی ما با داکتر "بنیاد" از همان روز شروع شد و بعد دوست شدیم و رفت و آمدها به هم پیوست. معمول مگر چنان شد، که آغای "بنیاد" شامهای پنجشنبه با خانه ما تشریف می آورد، ساعتها با ما می بود و تر و خشک ماحضر را با ما می خورد. انسانی بود خلیق و خوش صحبت و همیشه می خواست سیاست را وارد بحث کند و می فرمود:

### سیاست، مقدم بر همه امور!!!

قرار بر آن شد، که از محضر ایشان درس "اقتصاد سیاسی" بگیریم و همان طور هم شد. ایشان، که درین رشته تسلط کامل داشتند، هر هفته از اقتصاد سیاسی درسی تهیه کرده، به ما یاد می دادند. این دید و وادید ده سال تمام دوام کرد و بعد روابط ما سست گشت و دیدارها، بسیار کم. استاد بنیاد همیشه می گفت:

"حالی، که به مارکسیزم روی آورده ایم، باید آفتاب و مهتاب را با چشم دگری بنگریم!!!"

خانم Edith Knauf "ادیت کنوف" - دوست وفادار استاد "بنیاد"، که "بنیاد" را تا سرحد معبود خود دوست داشت و وی را "عین" خطاب می کرد، باربار و به تکرار می گفت، که:

Seitdem ich Ain kennengelernt habe, bin ich ein anderer Mensch geworden!!!

از وقتی، که "عین" را شناختم، انسان دیگری گشته ام!!!

<sup>۱</sup> - یگانه فرزند استاد "بنیاد" در دهلی به دنیا آمد و او را "اورجهان" نام گذاشتند؛ با الهام از "نورجهان بیگم"، خانم شاهجهان، امپراتور مغولی هندوستان. این نام مرکب است، از "اور" پشتو - در معنای "آتش" - و "جهان" دری.

روز پنجشنبه ۲۲ اپریل ۱۹۹۴ بود، که استاد بنیاد را در یکی از فروشگاههای بزرگ برلین دیدم، یکجای با رفیقه‌شان، خانم Edith Knauf. برایش از فاتحه پدر یکی از دوستان مشترک ما قصه کردم، که روز شب در ساعات پیشین در خانه آن دوست دایر می‌گردد. گفت:

**"خی مام حتماً می‌آیم"**

و همان بود، که در روز موعود در خانه آن دوست یکجای شدیم. اتفاق پر بود از دوستانی، که جهت دادن فاتحه جمع شده بودند. چنان، که رسم استاد "بنیاد" بود و از هر فرصت دستداده استفاده می‌کرد، گفت:

**"باز کجا یکدگه ره ببینیم، از همی فرصت استفاده کده و ده باره اوغانستان گپ می‌زنیم!!!"**

حدوداً نیم ساعت گپ زد و مثل همیشه بسیار نافذ و جامع و وطنپرستانه؛ و همه چشم بودیم و گوش. در لحظه ای، که همه فکر می‌کردیم، که استاد "بنیاد" دم گرفته و گویا نفس تازه می‌کند، دیدیم، که سر استاد خم گشت و در یک آن واحد، دیده از دنیا فروبست.

باوجودی، که در جمع حاضران - جمعاً در حدود سی نفر - سه طبیب افغان، به شمول یک سرطیب حضور داشتند، کاری از دست شان ساخته نشد و همان مقوله مشهور به واقعیت پیوست، که:

**چون قضاء آید، طبیب ابله شود!!!**

بعداً بلافاصله امبولانس رسید و دست به کار گشت، ولی نه تنفس مصنوعی و نه شوک برقی ایشان، اثری بخشید.

مرگی به ظاهر بدین سبکی و آسانی، ولی در ماهیت امر، به سنگینی کوه هندوکش و بابا، را تا حال شامل حال هیچ کسی ندیده ام.

استاد "بنیاد" فقیرانه، ولی آبرومند زیست، سر بر آستان هیچ کسی فرود نیاورد؛ بر اندیشه مترقی خود - "مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائو تسه دون" - استوار ماند و در کمال وقار از جهان رفت.

استاد "بنیاد"، انسانی به معنای واقعی "انسان" بود؛ بری از خرافات و عقاید فرسوده. به وطن خود عشق ورزید؛ و به ستمکشان و رنجبران وطن و جهان. من تاکنون کمتر کسی را مثل او راسخ العقیده، بی تعصب و "عاشق افغانستان و مردم آن" دیده ام. او در حدی به وطن خود علاقه داشت، که حتی شهیق و زفیرش "افغانستان" می‌گفت!!!

**خوشا به حال چنین افغانی!!!**

استاد "بنیاد" بعداً طی مراسم شأنداری در حالی به خاک سپرده شد، که حدوداً سه صد نفر افغان از تمام المان و ممالک همجوار، در آن اشتراک کرده بودند - همه اشخاص فهیم و دانسته و آگاه از جریانات سیاسی وطن. و من تاکنون چنان مراسم باشکوه و آبرومندی را در مرگ هیچ وطندار خود در مغربزمین ندیده ام!!!

مراسم فاتحه او در سالونی بزرگ طی محفلی بسیار مجلل با سخنرانیها و مقاله خوانیهای سیاسی به هر دو زبان ملی ما برگزار گشت. از بین تمام سخنرانیها، مگر بیانیه پرسوز یکی از دوستان ایرانی وی توجهم

را جلب کرد، که با چه زبان و با چه کلمات، شمرده شمرده و با آه و حسرت، از دوست از دست رفته خود یادآوریها می کرد.

بر جبین لوح قبر "استاد بنیاد" این عبارت به خط نستعلیق منقور گشته است:

## "از برایِ عالمِ انسانیتِ قربان شدن"

رابطه ما با خانم "کنوف"، که انسانی بس بزرگمنش و دوست داشتنی بود، ادامه پیدا کرد؛ تا آخرین روز زندگی او.

خانم ادیت از برکت آشنائی با استاد "بنیاد"، علاقه خاصی به افغانستان و افغانان پیدا کرد. مدام درباره افغانستان می خواند، می شنید و کتابهای ناب و کمیاب را در مورد افغانستان می خرید. کتابخانه ای نفیس و منحصر به فرد در مورد افغانستان تهیه کرده بود.

خانم "ادیت کنوف" به تاریخ اول جون ۲۰۱۳ در برلین درگذشت و در قبرستان Heidefriedhof در منطقه Alt-Mariendorf شهر برلین و کمی دورتر از قبر استاد "عین علی بنیاد"، به خاک سپرده شد.

**یاد هردو، باربار گرامی باد!!!**